

سه مسئله پیرامون شهادت

○ رضا استادی

چکیده

این مقاله به بررسی سه مسئله فقهی پرداخته است: «شهادت كودك»، «شهادت شاهد فرعی پس از انکار شاهد اصلی»، «شهادت زنان بر شهادت». در مسئله اول پس از نقل آراء فقها و بررسی روایات به این نتیجه رسیده که شهادت كودكان در قتل میان خودشان به شرط متفرق نشدن از صحنه حادثه و عدم مراجعت به خانواده هایشان پذیرفته می شود و فقط سخن اول آنان معتبر است. در مسئله دوم پس از تقسیم آن به چهار حالت و نقل اختلاف آراء فقها و بررسی روایات، حکم هر حالت را بیان می کند. مسئله سوم نیز اختلافی است، نویسنده پس از نقل اختلاف آراء فقها به این نتیجه رسید که شهادت زنان بر شهادت جز در مواردی که نص در عدم قبول آن وجه داشته باشد، پذیرفته می شود.

کلید واژگان: شهادت، شهادت كودك، شاهد اصل، شاهد فرع، شهادت زنان.

مسئله اول: آیا شهادت کودک در قتل پذیرفته می شود؟

مسئله دوم: اگر شاهد فرع، بر اساس شهادت شاهد اصل، شهادت دهد و شاهد اصل، منکر شود، آیا انکار وی پذیرفته است؟

مسئله سوم: در مواردی که شهادت زنان پذیرفته می شود، آیا شهادت آنان بر شهادت نیز پذیرفته است؟

اینک به پاسخ هر کدام از این سؤالات می پردازیم:

ابتدا آرای فقها را در باب شهادت کودک در قتل می آوریم:

شیخ طوسی در نهایه می گوید:

شهادت کودکانی که به ده سالگی رسیده اند تا زمان بلوغ، در شجاج (جراحت سر و صورت) و قصاص پذیرفته است و تنها سخن اول آنان پذیرفته می شود و پس از آن سخن دیگری از آنان پذیرفته نیست. شهادت آنان در غیر شجاج و قصاص، همچون: دین، حقوق و حدود پذیرفته نمی شود. همچنین هرگاه کودک شاهد بر حقی باشد و پس از بلوغ آن را به یاد آورد، می تواند به آن شهادت دهد و در صورتی که اهلیت برای شهادت داشته باشد، شهادتش پذیرفته است.^۱

وی در کتاب خلاف می گوید:

شهادت برخی از کودکان علیه برخی، در صورتی که بر کار مباحی همچون تیراندازی و مانند آن جمع شده باشند، تا قبل از متفرق شدنشان پذیرفته است. این قول ابن زبیر و مالک است. برخی گفته اند: شهادت آنان به هیچ وجه پذیرفته نیست، چه در جراحت و چه در غیر آن، خواه متفرق شده باشند و خواه نشده باشند و این نظر ابن عباس، شریح، حسن بصری، عطا و شعبی است و از فقها، اوزاعی، ثوری، ابن ابی لیلی، ابوحنیفه و اصحابش و شافعی بر این قول اند.

۱. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ج ۱، ص ۳۳۴.

دلیل ما بر قبول شهادت، اجماع امامیه و روایات آنان است. اجماع صحابه نیز بر این قول است. ابن ابی ملیکه از ابن عباس روایت کرده است که وی قائل به عدم پذیرش شهادت کودکان در جراحی و ابن زبیر مخالف وی بوده است و همگان قائل به قول ابن زبیر شده اند. بنابراین اجماع آنان بر قول ابن زبیر ثابت و ترك قول ابن عباس ثابت است.^۲

ابو الصلاح حلبی در کتاب کافی می گوید:

شهادت برخی کودکان در مورد برخی دیگر، در مسائلی که بین خودشان اتفاق می افتد، به جز قتل، پذیرفته است و سخن اول آنان قبل از آنکه متفرق شوند، پذیرفته می شود و در غیر مورد یاد شده، شهادتشان پذیرفته نیست.^۳ ابن حمزه در وسیله می گوید:

كودك مراهق، یعنی كودکی که به ده سالگی و بالاتر رسیده باشد، شهادتش در قصاص و شجاج پذیرفته است و در غیر آن پذیرفته نیست و سخن اول وی پذیرفته می شود. در صورتی که غیر مراهق باشد، شهادت وی به هیچ وجه پذیرفته نیست، لکن اگر در سن كودکی تحمل شهادت کند [یعنی شاهد واقعه ای باشد] و به سن بلوغ برسد و آن را به یاد آورد، شهادت وی، در صورت داشتن اهلیت شهادت، پذیرفته است.^۴

ابن ادریس در سرائر می گوید:

شهادت پسر بچه و نه دختر بچه، هرگاه به ده سالگی و بالاتر برسد، تنها در شجاج و قصاص پذیرفته است و سخن اول آنان قبول می شود و پس از آن سخن دیگری از آنان پذیرفته نیست و شهادت آنها در غیر دو مورد یاد شده در

۲. کتاب الخلاف، ج ۲، ص ۶۱۳.

۳. الکافی فی الفقه، ص ۴۳۶.

۴. الوسيله، ص ۲۳۱.

دیگر احکام قبول نمی شود. هرگاه کودک شاهد حقی باشد، سپس بالغ شود و عادل باشد، و آن را به خاطر آورد، می تواند شهادت دهد و شهادتش در صورتی که اهلیت داشته باشد، همان گونه که گفتیم پذیرفته است.^۵

یحیی بن سعید حلّی در جامع للشرایع می گوید:

شهادت کودکان پذیرفته نیست، مگر اینکه به ده سالگی و بالاتر رسیده و اهل تمییز باشند، در این صورت، شهادت آنان در خصوص شجاج و جراحت آن هم فقط سخن اوّل آنان پذیرفته می شود.^۶

در مهذب ابن برآج آمده است:

شهادت کودکان به دو قسم جایز و غیر جایز تقسیم می شود:

شهادت جایز، شهادت کودکی است که به ده سالگی و بیشتر تا سن بلوغ رسیده است، شهادت وی در شجاج و قصاص پذیرفته می شود، سخن اوّلیه آنان در شهادت پذیرفته است و پس از آن شهادت دیگری از آنان پذیرفته نیست. آنان به صورت جداگانه ادای شهادت می کنند و در صورت اختلاف در شهادت، براساس شهادت آنان حکم نمی شود. هرگاه شخصی در زمان کودکی اش شاهد چیزی باشد و پس از بلوغ شهادت دهد و به ظاهر عادل باشد، شهادت وی پذیرفته می شود.

شهادت غیر جایز، شهادت کودک در غیر موارد یاد شده است که به هیچ

وجه پذیرفته نیست.^۷

سید مرتضی در انتصار می گوید:

از جمله مواردی که گمان می رود امامیه متفرد به آن است، ضمن آنکه

۵. السرائر، ج ۲، ص ۱۳۶.

۶. الجامع للشرائع، ص ۵۴۰.

۷. المهذب، ج ۲، ص ۵۹۹.

موافقانی در میان دیگران هم دارند، قول به پذیرش شهادت کودکان در شجاج و جراحات است و این در صورتی است که آنچه را به آن شهادت می دهند، بفهمند. البته سخن اولیه آنان در شهادت قابل قبول است و پس از آن شهادت دیگری از آنها پذیرفته نمی شود.

موافقان امامیه در این قول، عبدالله بن زبیر، عروة بن زبیر، عمر بن عبدالعزيز، ابن ابی لیلی، زهری، مالک و ابوالزناد هستند و دیگر فقهای اهل سنت مخالف اند و شهادت کودک را در هیچ موردی جایز نمی دانند.

مستند این مسئله علاوه بر اتفاق امامیه، مشهور بودن آن در مذهب امیر مؤمنان علی (ع) است و آن را شیعه و غیر شیعه از آن حضرت روایت کرده اند و در کتب مخالفان ما نیز موجود است و همه آنان روایت کرده اند که امیر مؤمنان (ع) در واقعه ای مربوط به شش کودک بر اساس شهادت آنان قضاوت کرد ...

هرگاه کسی اشکال کند که اگر شهادت کودکان در برخی موارد قبول است، باید مانند دیگر شاهدان عادل، در همه موارد قبول باشد، در پاسخ آن می گوئیم: اشکالی ندارد که مصلحت، قبول شهادت کودکان را در پاره ای از موارد ایجاب کند و در پاره ای دیگر ایجاب نکند؛ چنان که شهادت زنان در برخی موارد به حسب مصلحت قبول است و گاهی هم قبول نیست.^۸

صاحب شرایع در بحث صفات شهود می گوید:

در شاهد، شش صفت شرط است: اول، بلوغ. بنابراین شهادت کودک تا وقتی که مکلف نشده است، قبول نیست. برخی گفته اند شهادت آنان به صورت مطلق، در صورتی که به ده سالگی رسیده باشند، پذیرفته است و این قول متروک است و عبارات فقها در مورد قبول شهادت آنان در جراحات و قتل مختلف است. جمیل از امام صادق (ع) روایت کرده است که

«شهادت آنان در قتل قبول است و سخن اولیه آنان پذیرفته می‌شود»، روایت محمد بن حمران از امام صادق (ع) نیز به همین معناست.

شیخ طوسی در نهاییه می‌گوید: «شهادت آنان در جراحی و قصاص پذیرفته است، و در خلاف می‌گوید: شهادت آنان در جراحی، تا وقتی که متفرق نشده‌اند اگر بر کار مباحی اجتماع کرده باشند، پذیرفته می‌شود». در دماء حکم بر اساس خبر واحد مشکل است، بنابراین بهتر است به آنچه محل اتفاق است، تمسک شود و بر قبول شهادت آنان در جراحی با شروط سه گانه بسنده شود؛ یعنی به شرط رسیدن به ده سالگی، باقی بودن اجتماع آنان و مباح بودن کار آنان.^۹

در مستند نراقی آمده است:

نابالغ، یا غیر ممیّز است و یا ممیّز، و ممیّز یا به ده سالگی نرسیده و یا رسیده است و در هر دو صورت، یا شهادتش در غیر مورد جراحی و قتل است و یا در مورد جراحی و قتل. اصل اولی در همه موارد، عدم قبول شهادت کودک و عدم ترتب اثر بر آن است. اصل ثانوی نیز که از روایت سکونی و دیگر روایات استفاده می‌شود، چنین است. در این روایت آمده است: «همانا شهادت کودکان، هرگاه در کودکی شاهد چیزی باشند و در بزرگی سالی شهادت دهند، قبول است و این در صورتی است که آن را فراموش نکرده باشند».

بنابراین در شهادت کودک لازم است که به اصل عمل شود، مگر در مواردی که دلیل آن را استثنا کند.^{۱۰}

پس اشکالی در عدم پذیرش شهادت کودک غیر ممیّز و باقی بودن آن بر

۹. شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۲۷.

۱۰. مستند الشیعه، ج ۸، ص ۱۱ با تلخیص.

مقتضای اصل وجود ندارد. همچنین شهادت دختر بچه، ممیز باشد یا غیر ممیز، پذیرفته نیست و مطلقاً بر مقتضای اصل باقی است؛ چون در روایاتی که ادعا می شود دلالت بر قبول شهادت ممیز در قتل دارند، تنها لفظ «صبی» آمده است، نه «صبیه»، مگر اینکه ادعای الغای خصوصیت و مانند آن شود و این واضح نیست.

همچنین شهادت کودک ممیز یا کودکی که به ده سالگی رسیده است، در غیر قتل و جراحت به اتفاق فقهای امامیه، پذیرفته نیست؛ چنانکه در مهذب البارع و غیر آن آمده است. مقتضای اصل نیز همین است و صحیحه جمیل هم که بعد آن را می آوریم و دیگر روایات، بر آن دلالت می کند، اما قبول یا عدم قبول شهادت آنان در قتل و جراحت، به صورت مطلق و یا تفصیل میان قتل و جراحت، مورد اختلاف است.

نراقی در مستند می گوید:

بیشتر اصحاب، چنان که در مهذب آمده است، قائل به عدم قبول شهادت کودک زیر ده سال اند و این رأی شیخ در نهایت و ابن ادریس و جمعی از دیگر فقهاست، به دلیل اصل و مفهوم روایت اسماعیل سکونی که پیشتر ذکر شد... اسکافی و شیخ در خلاف قائل به قبول شهادت اند و این قول، ظاهر کلام سید مرتضی در انتصار و ابن زهره در غنیه است.^{۱۱}

کلام محقق نیز که دلالت بر انتخاب قول به تفصیل بود، بیشتر ذکر شد.

اما فقهای اهل سنت، به جز مالک، به طور مطلق قائل به نپذیرفتن شهادت کودک اند. در بدایة المجتهد ابن رشد آمده است:

اما بلوغ؛ شرط بودن آن مورد اتفاق فقهاست؛ چون عدالت در شاهد شرط است و در قبول شهادت برخی کودکان علیه برخی دیگر در جراحت و قتل اختلاف است؛ جمهور فقها، آن را نپذیرفته اند؛ به دلیل آنکه گفتیم شرط

۱۱. همان، ج ۱۸، ص ۱۸.

بودن عدالت در شاهد، مورد اتفاق است و از شرایط عدالت، بلوغ است و به همین جهت شهادت کودک نزد مالک در حقیقت شهادت محسوب نمی‌شود و صرفاً قرینه حال خواهد بود و به همین جهت، در آن شرط شده است که متفرق نشوند تا نترسند.^{۱۲}

در کتاب قوانین فقهیه محمد بن احمد کلبی غرناطی آمده است:

بلوغ در هر موردی شرط است، جز آنکه مالک بر خلاف دیگران، شهادت کودکان علیه همدیگر را در قتل پذیرفته است، مشروط بر اینکه در شهادت اتفاق داشته باشند و قبل از متفرق شدن، شهادت دهند و بین آنان فرد بزرگی هم داخل نشود. در شهادت دختر بیجه نیز اختلاف کرده‌اند.^{۱۳}

بنابراین در این مسئله اجماعی وجود ندارد و باید به آیات و روایات مراجعه کرد و براساس آنچه از آن استفاده می‌شود، حکم کرد. ممکن است گفته شود که آیات و روایات شهادت، مطلق‌اند و اطلاقیان شامل کودک ممیز هم می‌شود و قول به عدم قبول شهادت وی، نیاز به نصّ خاص دارد که آیات و روایات را مقید کند. برخی آیات مطلق، عبارت‌اند از:

- ولا تکتُموا الشّهاده و من یکتّمها فإِنَّه آثمٌ قلبه.^{۱۴}

- و اقیموا الشّهاده للهّ ذلکم یوعظ به.^{۱۵}

- ولا یاب الشّهداء إذا ما دعوا.^{۱۶}

- و من اظلم ممّن کتم شّهاده عنده من اللهّ.^{۱۷}

۱۲. بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۵۰۲.

۱۳. القوانين الفقهیه، ج ۲، ص ۳۷۹.

۱۴. بقره، آیه ۱۴۰.

۱۵. طلاق، آیه ۲.

۱۶. بقره، آیه ۲۸۲.

۱۷. بقره، آیه ۱۴۰.

برخی روایات مطلق عبارت اند از :

۱. داود بن سرحان عن ابي عبدالله(ع) : لا ياب الشهداء ان تجيب حين

تدعى قبل الكتاب؛^{۱۸}

امام صادق (ع) می فرماید: شاهدان از پاسخ به دعوت برای شهادت دادن، ابا نکنند، قبل از نوشتن.

۲. أبي الصباح عن أبي عبدالله: ... لا ينبغي لاحد إذا دعي إلى شهادة يشهد عليها (ليشهد عليها) أن يقول لا أشهد لكم (عليها)؛^{۱۹}

روا نیست برای هیچ کس که هرگاه برای شهادت بر چیزی که شاهدش بوده، فراخوانده شود، بگوید شهادت نمی دهم.

۳. عن محمد بن فضيل عن أبي الحسن(ع) : ... إذا دعاك الرجل لتشهد له على دين أو حق، لم يشغ لك أن تقاعس عنه؛^{۲۰}

امام کاظم (ع) فرمود: هرگاه فردی تو را برای ادای شهادت بر دین یا حقی فراخواند، سزاوار نیست که آن را به تأخیر بیندازی.

۴. عن سماعة، قال : سألته عن شهادة الوالد لولده و الولد لوالده و الأخ لأخيه، قال : نعم ...؛^{۲۱}

سماعه می گوید: از امام در مورد شهادت پدر برای فرزند و فرزند برای پدر و برادر برای برادر پرسیدم. امام فرمود: بله [می شود] ...

۵. عن الحلبي، قال : قال أبو عبدالله(ع) : تجوز شهادة الولد لوالده و الوالد لولده و الأخ لأخيه؛^{۲۲}

۱۸. الكافي، ج ۷، ص ۳۷۸؛ تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۲۷۵.

۱۹. الكافي، ج ۷، ص ۳۷۹؛ تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۲۷۶.

۲۰. تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۳۱۲.

۲۱. تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۲۴۸.

۲۲. الكافي، ج ۷، ص ۳۹۳.

امام صادق (ع) فرمود: شهادت فرزند برای پدرش و پدر برای فرزندش و برادر برای برادرش جایز است.

۶. محمد بن مسلم عن ابي جعفر (ع)، قال: تجوز شهادة المملوك من اهل القبلة على اهل الكتاب؛^{۲۳}

امام باقر (ع) فرمود: شهادت مملوك (برده) از اهل قبله (مسلمان) عليه اهل كتاب پذيرفته است.

و ديگر روايات كه مطلق در قبول شهادت است.

استدلال به اطلاق اين آيات و روايات را مي توان چنين پاسخ داد:

اولاً، آيات و روايات ياد شده در مقام بيان شروط قبول شهادت نيستند. بنا بر اين اطلاقي از جهت شروط ندارند، بلكه در مقام بيان اصل وجوب ادای شهادت و حرمت كتمان آن و يا بيان جواز شهادت و جواز قبول آن هستند.

ثانياً، بسياري از آيات و روايات در اين مورد مقيد به مرد يا زن بودن شاهد است؛ مانند آيه «فاشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يَكُونا رجولين فرجل وامرأتان ...»^{۲۴}، بنا بر اين لازم است شاهد مرد يا زن - بالغ - باشد و فرقی بين مردی كه در آيه آمده و ديگر موارد نيست. در آيه «واشهدوا ذوي عدل منكم»^{۲۵}، وصف عدالت در شاهد، آمده است و نا بالغ متصف به صفت عدالت نمی شود، البته بنا بر شرطيت بلوغ و تكليف در صحت اتصاف به وصف عدالت. آيه «ولا ياب الشهداء إذا ما دعوا»^{۲۶} نیز حكم شرعی است و مخاطب آن مكلفان اند و شامل غير بالغ نمی شود.

۲۳. وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۳۴۶.

۲۴. بقره، آيه ۲۸۲.

۲۵. طلاق، آيه ۲.

۲۶. بقره، آيه ۲۸۲.

در بسیاری از روایات نیز شاهد مقید به وصف مرد بودن است، از جمله:

- محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر (ع) عن الرجل يحضر حساب الرجلين فيطلبان منه الشهادة على ما سمع منهما، قال: ذلك إليه إن شاء شهد وإن شاء لم يشهد، فإن شهد شهد بحق قد سمعه وإن لم يشهد فلا شيء عليه لأنهما لم يشهداه؛^{۲۷}

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر در مورد مردی پرسیدم که در حساب رسی میان دو نفر حاضر است و آنها از او درخواست شهادت می کنند بر آنچه او از آنها شنیده است. حضرت فرمود: اختیار با خود اوست، اگر خواست، شهادت می دهد و اگر خواست، شهادت نمی دهد، ولی اگر شهادت داد، باید به حقی که شنیده، شهادت دهد و اگر شهادت نداد، چیزی بر او نیست؛ چون آن دو او را شاهد نگرفته بودند.

- هشام بن سالم عن أبي عبد الله (ع)، قال: إذا سمع الرجل الشهادة ولم يشهد عليها، فهو بالخيار إن شاء شهد وإن شاء سكت وقال: إذا اشهد لم يكن له إلا أن يشهد؛^{۲۸}

امام صادق (ع) فرمود: هرگاه مرد شهادت را بشنود و او را شاهد بر آن نگرفته باشند، مختار است که شهادت بدهد یا سکوت اختیار کند، و فرمود: هرگاه او را شاهد گرفته باشند، باید شهادت دهد.

ثالثاً، روایات بسیاری بر عدم قبول شهادت کودک دلالت می کنند:

۱. محمد بن يعقوب عن أبي علي الأشعري عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أحدهما (عليهما السلام) قال: في الصبي يشهد على الشهادة، فقال: إن عقله حين يدرك أنه حق

۲۷. الكافي، ج ۷، ص ۳۸۲؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۲۵۸.

۲۸. الكافي، ج ۷، ص ۳۸۱؛ تهذيب الأحكام، ج ۶، ص ۲۵۸.

جازات شهادته، و رواه الشيخ بإسناده عن أبي علي الأشعري مثله؛^{۲۹}

محمد بن مسلم از یکی از دو امام (باقر و صادق علیهما السلام) در مورد کودک که بر واقعه ای شهادت می دهد، روایت کرده که آن حضرت فرمود: اگر هنگامی که به بلوغ می رسد، بفهمد که آن حق است، شهادت وی جایز است.

۲. وفي الجعفریات عن علي بن أبي طالب (ع) انه قال: تقبل شهادة الغلام إذا احتلم و كان مرضياً؛^{۳۰}

امیر مؤمنان علی (ع) فرمود: شهادت پسر بچه هرگاه به سن بلوغ برسد و پسندیده (عادل) باشد، قبول می شود.

۳. علی بن ابراهیم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله (ع)، قال: قال أمير المؤمنين (ع): ان شهادة الصبيان إذا شهدوا هم و هم صفار جازت إذا كبروا مالهم ينسوها؛^{۳۱}

سکونی از امام صادق (ع) نقل کرده که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: شهادت کودکانی که در کودکی به شهادت فراخوانده شده باشند، هرگاه بزرگ شدند جایز است، به شرطی که آن را فراموش نکرده باشند.

شیخ طوسی نیز به اسناد خود از علی بن ابراهیم مثل آن را نقل کرده است.^{۳۲}

۴. محمد بن حسن بإسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن عيسى عن عبد الله بن المغيرة عن إسماعيل بن أبي زياد عن جعفر عن أبيه عن علي (ع): ان شهادة الصبيان إذا شهدوا و هم صفار جازت إذا كبروا مالهم

ینسوها.^{۳۳}

۲۹. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴۲.

۳۰. جامع الاحادیث، ج ۳۰، ص ۲۱۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۴۰، ح ۸ (۲۱۸۰۷).

۳۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴۲.

۳۲. همان.

۳۳. همان، ص ۳۴۳.

امام باقر(ع) از پدرش از امیر مؤمنان (ع) روایت می کند که فرمود: شهادت کودکان، هرگاه در کودکی شاهد باشند و در بزرگی شهادت دهند، چنانچه فراموش نکرده باشند، جایز است.

۵. روی فی الجعفریات ان علیاً (ع) قال فی شهادة الصبیان: إذا شهدوا (إذا شهدوا) و هم صغار جازت إذا کبروا ما لم ینسوها؛^{۳۴}
علی (ع) در مورد شهادت کودکان فرمود: هرگاه در کودکی شاهد باشند(در کودکی به شهادت فراخوانده شده باشند)، هنگامی که بزرگ شوند و آن را فراموش نکرده باشند، جایز است.

۶. محمد بن حسن یاسناده عن الحسین بن سعید عن صفوان عن ابن بکیر عن عبید بن زرارة - فی حدیث - قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن الذی یشهد علی الشیء و هو صغیر قد رأه فی صغره، ثم قام به بعد ما کبر، فقال: یتجعل شهادته نحواً من شهادة هؤلاء (و فی نسخة: خیراً من شهادة هؤلاء)؛^{۳۵}
عبید بن زرارة می گوید: در مورد کسی که در کودکی شاهد بر چیزی بوده و آن را دیده و بعد که بزرگ شده، به آن شهادت می دهد، امام صادق (ع) فرمود: شهادت او مانند شهادت آنان (دیگر شاهدان) است (و در نسخه ای این گونه آمده که شهادت او بهتر از شهادت آنان است).

۷. محمد بن مسلم عن ابي جعفر (ع)، قال: قال رسول الله (ص): لم یجز شهادة الصبی؛^{۳۶}

امام باقر (ع) فرمود: رسول خدا (ص) گفت: شهادت کودک جایز نیست.
روایاتی که ذکر شد، علاوه بر روایاتی است که بر لزوم عدالت در شاهد

۳۴. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۵۰.
۳۵. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴۳.
۳۶. جامع الاحادیث، ج ۳۰، ص ۲۵۲.

دلالت می کنند؛ همچون روایات ذیل:

۸. روی فی الفقیه عن عبدالله بن ابي يعفور، قال: قلت لابي عبدالله (ع):
بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقبل شهادته لهم و عليهم؟ فقال:
ان تعرفوه بالستر و العفاف ...؛^{۳۷}

عبدالله بن ابي يعفور از امام صادق (ع) پرسید که عدالت شخص میان
مسلمانان به چه چیز شناخته می شود تا شهادت وی به نفع یا علیه آنان
پذیرفته شود؟ حضرت فرمود: اینکه او را به حیا و پاکدامنی بشناسند.

با وجود روایات فراوانی که بر عدم قبول شهادت کودک دلالت دارند، تفاوتی
وجود ندارد میان قول به انعقاد اطلاق در آیات و روایاتی که پیشتر ذکر شد و عدم
انعقاد آنها به جهت نبود برخی از مقدمات حکمت. همچنین تفاوتی نیست میان این
قول که لفظ «رجل» در روایات که دلالت بر شخص بالغ دارد، روایات مطلق را قید
می زند و قول به اینکه این روایات دلالت بر تفسید نمی کنند؛ چون این روایات فقط
مثبت اند و مفهوم ندارند.

لکن در مقابل این روایات، روایات دیگری وجود دارد که بر قبول شهادت
کودک در قتل دلالت می کنند و با آن ها روایات عدم پذیرش شهادت کودک، به مورد
غیر قتل تخصیص می خورد. آن روایات عبارت اند از:

۱. صحیحة جمیل: محمد بن یعقوب عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن

ابي عمير، عن جميل، قال: قلت لابي عبدالله (ع): تجوز شهادة الصبيان؟

قال: نعم، في القتل يؤخذ بأول كلامه و لا يؤخذ بالثاني منه؛^{۳۸}

جمیل می گوید: به امام صادق (ع) گفتم: شهادت کودکان جایز است؟ فرمود:

در قتل، سخن اوّل وی پذیرفته است و سخن دوم وی پذیرفته نیست.

۳۷. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۹۱.

۳۸. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴۳.

۲. أيضاً عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن جميل، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن الصبي تجوز شهادته في القتل؟ قال: يؤخذ بأول كلامه ولا يؤخذ بالثاني؛^{۳۹}

جميل می گوید: از امام صادق (ع) در مورد کودک پرسیدم که آیا شهادت او در قتل پذیرفته است؟ فرمود: سخن اول وی پذیرفته است و سخن دوم او پذیرفته نیست.

۳. صحیحة محمد بن حمران: محمد بن يعقوب عن علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن محمد بن حمران، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن شهادة الصبي، قال: فقال: لا، إلا في القتل يؤخذ بأول كلامه ولا يؤخذ بالثاني؛^{۴۰}

محمد بن حمران می گوید: از امام صادق (ع) در مورد شهادت کودک پرسیدم. فرمود: نه، مگر در مورد قتل که سخن اول وی پذیرفته می شود و سخن دوم او پذیرفته نیست.

۴. محمد بن سنان عن الرضا (ع) فيما كتب إليه من العلل: و علة ترك شهادة النساء في الطلاق و الهلال لضعفهن عن الرؤية و محاباتهم النساء في الطلاق فلذلك لا تجوز شهادتهن إلا في موضع ضرورة مثل شهادة القابلة و ما لا يجوز للرجال ان ينظروا إليه كضرورة تجوز شهادة اهل الكتاب إذا لم يوجد غيرهم - وفي كتاب الله عزوجل: ائنان ذوا عدل منكم (مسلمين) أو آخرا من غيركم - (كافرين) و مثل شهادة الصبيان على القتل إذا لم يوجد غيرهم؛^{۴۱}

حضرت رضا (ع) در نامه ای که به محمد بن سنان در مورد علل احکام

۳۹. همان، ص ۳۴۴.

۴۰. همان، ص ۳۴۳.

۴۱. همان، ص ۳۶۵.

نوشت، فرمود: علت پذیرفته نشدن شهادت زنان در طلاق و هلال، به جهت ضعف آنان در رؤیت هلال و مهرورزی زنان به زنان در طلاق است. به همین جهت، شهادت آنان جایز نیست، مگر هنگام ضرورت مانند شهادت قابله و مواردی که برای مردان نگاه به آن جایز نیست، مانند ضرورت جواز شهادت اهل کتاب، هرگاه غیر از آنان (شاهد دیگری) وجود نداشته باشد. در کتاب خدا آمده است: «و نفر عادل از خودتان یعنی مسلمان و یا دو نفر از غیر خودتان یعنی کافر»، و مانند شهادت کودکان در قتل، هرگاه غیر آنان کسی نباشد.

۵. روایة طلحة بن زید: محمد بن علي بن الحسين بإستاده عن طلحة بن زید عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن علي (ع)، قال: شهادة الصبيان جائزة بينهم ما لم يتفرقوا أو يرجعوا إلى أهلهم؛^{۴۲} امام صادق (ع) از پدرش و او از پدرانش و آنان از علی (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: شهادت کودکان میان خودشان جایز است، مادامی که متفرق نشده و یا به خانواده شان باز نگشته باشند.

اگر طلحة بن زید راوی حدیث را ضعیف بدانیم، چنان که نظر مشهور همین است، این روایت حجت نخواهد بود و اگر این روایت را معتبر بدانیم، چنان که نظر صاحب مبانی تکملة المنهاج چنین است، پس میان آن و روایت جمیل و مانند آن عموم من وجه است؛ چون در این روایت، قید «پذیرفته شدن شهادت میان خودشان» و «عدم تفرق» و «عدم رجوع به خانواده» آمده و در روایت جمیل، قید «قتل» و «پذیرفته شدن سخن اول» ذکر شده است.

بنابراین آنچه مورد اتفاق همه روایات است، قبول شهادت کودکان در قتل میان خودشان به شرط متفرق نشدن و عدم مراجعت آنان به خانواده هایشان است و

فقط سخن اول آنان پذیرفته می شود. در سایر موارد شهادت آنان پذیرفته نیست، به جهت تعارض و تباین روایات و در نتیجه تساقط آنها. اما به قید «نبود شاهدی غیر از کودک» و یا «ضرورت» که در روایت محمد بن سنان آمده، اعتنا نمی شود؛ زیرا سند این روایت اعتبار ندارد.

در باره رسیدن کودک به ده سالگی هم در روایت ابو ایوب خزاز آمده است:

الکلبینی عن علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي أيوب الخزاز، قال: سألت إسماعيل بن جعفر متى تجوز شهادة الغلام؟ فقال: إذا بلغ عشر سنين، قلت: ويجوز امره؟ قال: فقال: ان رسول الله (ص) دخل بعائشة و هي بنت عشر سنين وليس يدخل بالجارية حتى تكون امرأة فإذا كان للغلام عشر سنين جاز امره و جازت شهادته؛^{۴۳}

ابو ایوب خزاز می گوید: از اسماعیل بن جعفر پرسیدم: چه وقت شهادت پسر بچه پذیرفته است؟ گفت: هرگاه به ده سالگی برسد. گفتم: در این سن امر او نیز نافذ و جایز است؟ گفت: همانا رسول خدا (ص) در حالی که عایشه ده سال داشت، با او آمیزش کرد، و با دختر بچه آمیزش نمی شود تا زمانی که زن بشود، پس هرگاه پسر بچه به ده سالگی برسد، امر او جایز و شهادتش هم پذیرفته است.

لکن بر این روایت اشکال شده است که از معصوم نیست؛ بنابراین حجت نمی باشد.

به این اشکال چنین پاسخ داده شده که بعید نیست این روایت اعتبار داشته باشد؛ زیرا اسماعیل شخصیتی جلیل القدر بوده و بعید است بدون اخذ از معصوم چنین فتوایی بدهد.

اشکال دیگر این است که قبول شهادت کودکی که به ده سالگی رسیده به

۴۳. همان.

صورت مطلق، مخالف با اجماع اصحاب است.

پاسخ این اشکال آن است که اطلاق آن، به روایت جمیل مقید می‌گردد. برخی استدلال بر جواز شهادت کودک را با قیاس آن به آمیزش پیامبر (ص) با عایشه در ده سالگی که در روایت آمده، از اساس صحیح ندانسته و بطلان آن را واضح دانسته‌اند.

در هر صورت، تقیید صحیحه جمیل به لزوم رسیدن به ده سالگی با این روایت، مشکل و بلکه ممنوع است. ممکن است گفته شود که رسیدن به ده سالگی، یکی از مصادیق تمیز است و خصوص این سن مراد نیست، اما چنین برداشتی مخالف ظاهر روایت است.

توهم تعارض صحیحه جمیل که پیشتر ذکر شد، با روایت معتبره عبید بن زراره، بی وجه است. در روایت عبید آمده است:

الكليني يأسناده عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن بكير عن عبید بن زراره - في حديث - قال: سألت أبا عبد الله عن شهادة الصبي والمملوك، فقال: على قدرها يوم أشهد تجوز في الأمر الدون ولا تجوز في الأمر الكبير؛^{۴۴}

عبید بن زراره می‌گوید: از امام صادق (ع) در مورد شهادت کودک و مملوک پرسیدم. فرمود: متناسب با سنشان و امری که به آن شهادت می‌دهند، شهادت آنان در امر کوچک جایز است و در امر بزرگ جایز نیست.

وجه عدم تعارض این روایت با روایت جمیل این است که همان گونه که برخی گفته‌اند: این روایت شاذ و مهجور است و مشتمل بر چیزی است که بطلان آن قطعی است و آن پذیرفته نشدن شهادت مملوک در امر بزرگ است.

تمام این روایات همان گونه که معلوم است، در مورد شهادت کودک در قتل

بود، اما در مورد جراحت، چیزی در این روایات نیامده و روایات شامل آن نمی شود. البته ممکن است ادعای اجماع بر مساوی بودن حکم جراحت با قتل شود، ولی ظاهراً این ادعا صحیح نیست. ممکن است گفته شود روایات قتل، به اولویت شامل جراحت نیز می شود، لکن این استدلال نیز نادرست است؛ چون اولویت در غیر جراحت مانند حقوق مالی و غیر آن مؤکدتر است؛ در حالی که پذیرفتن شهادت کودک در غیر قتل و جراحت، ظاهراً مورد اتفاق است و اختلافی در آن نیست.

گفته شده که شیخ طوسی در نهاییه - که عبارات آن مأخوذ از روایات است - گفته است: «تقبل شهادتهم في الجراح والقصاص»^{۴۵}. او همچنین در کتاب خلاف نیز گفته است:

تقبل شهادتهم في الجراح مالم يفتروا إذا اجتمعوا على مباح؛^{۴۶}
شهادت آنان در جراحت هرگاه متفرق نشده و بر امر مباحی اجماع کرده باشند، پذیرفته می شود.

قید «اجتماع بر امر مباح» در روایات نیامده است، مگر آنکه بگوئیم این قید نیز مأخوذ از روایات است، لکن این مأخوذ بودن هم معلوم نیست. البته در دعائم الاسلام از امیر مؤمنان (ع) روایتی را نقل کرده است که در آن جراحت آمده است:

عن علي (ع) في حديث كان يقول: شهادة الصبيان جائزة فيما بينهم في الجراح مالم يفتروا وينقلوا إلى أهاليهم أو يلقاهم احد ممن يلقنهم القول؛^{۴۷}

از علی (ع) نقل شده است که فرمود: شهادت کودکان در میان خودشان در جراحت پذیرفته می شود، تا وقتی که متفرق نشده و یا به سوی خانواده شان بازنگشته و یا با کسی که سخنی را به آنان تلقین کند، برخورد نکرده باشند.

۴۵. النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، ج ۱، ص ۳۳۴.

۴۶. الخلاف، ج ۲، ص ۶۱۳.

۴۷. جامع الاحادیث، ج ۳۰، ص ۳۱۶.

پس جمع میان صحیحه جمیل و معتبره طلحه - اگر روایت او را معتبر بدانیم - این گونه اقتضا می کند که شهادت کودک در صورت رخ دادن قتل در بین خودشان، پذیرفته شود، به شرط آنکه سخن اوّل آنان را بگیریم و در صورتی که متفرق نشده و به خانواده شان رجوع نکرده باشند. از آنجا که قتل عمد کودک، خطا به شمار می آید، در صورت وقوع قتل در بین خودشان، حکم به دیه می شود، نه قصاص، چنان که در روایت ذیل آمده است:

في خبر السكوني عن الصادق (ع) أنه رفع إلى أمير المؤمنين (ع) ستة غلمان كانوا في الفرات فغرق واحد منهم فشهد ثلاثة منهم على اثنين انهما غرقا وشهد اثنان على الثلاثة اتهم غرقوه فقضى بالدية ثلاثة اخماس على الإثنين وخمسين على الثلاثة؛^{۴۸}

امام صادق (ع) فرمود: شش کودک را برای محاکمه نزد امیرمؤمنان (ع) آوردند که در فرات بودند و یکی از آنان غرق شد. سه نفر از آنان شهادت دادند که آن دو او را غرق کرده اند و آن دو نفر هم شهادت دادند که آن سه نفر او را غرق کرده اند. امیرمؤمنان (ع) حکم کرد که سه پنجم دیه را آن دو نفر بدهند و دو پنجم را سه نفر دیگر.

استشهاد به این روایت در صورتی است که مراد از «غلمان» را پسر بچه های غیر بالغ بدانیم، که این معلوم نیست. برخی دیگر گفته اند این حدیث قضاوتی در واقعه ای خاص است و با آن چیزی ثابت نمی شود.

نراقی در مستند با توصیف این روایت به شهرت، به نقل از انتصار، آن را از خاصّه و عامّه حکایت کرده و این روایت در وسائل و جامع احادیث الشیعه، از کافی، تهذیب، فقیه، نهاییه، مقنعه، ارشاد مفید، دعائم و مناقب نقل شده است.

۴۸. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۳۵.

صاحب جواهر می گوید:

مقید کردن پذیرش شهادت کودکان به این قید که شهادتشان در واقعه ای باشد که میان خودشان اتفاق افتاده است، حکمی مناسب با احتیاط در دماء است تا با شهادت کودکان، افراد بالغ قصاص نفس یا عضو نشوند همچنان که متناسب با اهتمام شدید بر امر دماء و هدر نرفتن خون است. بنابراین شهادت کودک تنها در امری که بین کودکان واقع شده، پذیرفته است؛ شهادت آنان به وقوع قتل تنها موجب دیه می شود.

ظاهر کلمات صاحب جواهر، پذیرش شهادت کودک در جراحت نیز هست، ولی این حکم مشکل است، مگر اینکه ادعای اجماع بر آن شود که در این صورت، قدر متیقن آن شهادت میان کودکان است با دیگر قیودی که ذکر شد.

در مبانی تکملة المنهاج آمده است:

در مورد شهادت کودک، برخی از روایات دلالت بر قبول آن می کنند؛ از جمله صحیحہ ابی ایوب خزاز، معتبره عبید بن زرارہ و معتبره طلحة بن زید، لکن هیچ کدام از این روایات نمی توانند با روایات گذشته که بر عدم قبول شهادت دلالت دارند، مقابله کنند.

صحیحہ ابی ایوب، از معصوم نیست؛ بنابراین حجت نیست... و اما معتبره عبید روایتی شاذ و مهجور و مشتمل بر حکمی است که بطلان آن قطعی است و آن عدم جواز شهادت مملوک در امور بزرگ است. اما معتبره طلحة، دلالت بر پذیرش شهادت کودکان در بین خودشان می کند، البته مادامی که متفرق نشده باشند، و دلالتی بر پذیرش شهادت آنان بر غیر خودشان ندارد. علاوه بر این، اگر این روایت مطلق باشد، لازم است به مورد شهادت بر قتل مقید شود... برخی در پذیرش شهادت کودک، متفرق نشدن آنان را شرط کرده اند و

به روایت معتبره طلحة بن زید استناد جسته اند، اما گفتیم که مورد این روایت، شهادت کودکان در میان خودشان است و نه به صورت مطلق. بنابراین ظاهر آن است که شهادت آنان در قتل مطلقاً پذیرفته است. ۴۹

در تحریر الوسیله آمده است:

صفات شهود: اول، بلوغ. بنابراین شهادت کودک غیر ممیز، مطلقاً اعتباری ندارد و همین گونه است شهادت کودک ممیز در غیر قتل و جراحت و نیز شهادت وی در قتل و جراحت، در صورتی که به ده سالگی نرسیده باشد، اما چنانچه به ده سالگی برسد و در جراحت و قتل شهادت بدهد، در پذیرش شهادت وی تردید است، لکن در معتبر نبودن شهادت دختر بچه مطلقاً، اشکالی وجود ندارد. ۵۰

تمام مطالب گذشته، در مورد پسر بچه بود، اما شهادت دختر بچه پذیرفته نیست، مگر آنکه قائل به الغای خصوصیت شویم و یا لفظ «صبيان» را در روایات، شامل آنان نیز بدانیم.

مسئله دوم: آیا پس از شهادت شاهد فرعی، انکار شاهد اصلی پذیرفته است؟ هرگاه بر اساس شهادت شاهد اصلی، شاهد فرعی شهادت دهد و پس از آن شاهد اصلی شهادتش را انکار کند، آیا انکار وی پذیرفته است یا خیر؟

این مسئله دارای چند صورت است:

الف) حضور شاهد اصلی، قبل از شهادت شاهد فرعی؛

ب) حضور شاهد اصلی، بعد از شهادت شاهد فرعی و قبل از حکم قاضی؛

ج) حضور شاهد اصلی، پس از حکم قاضی.

۴۹. مبانی تکملة المنهاج، ص ۹۴، ج ۴۱ از موسوعه.

۵۰. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۹۲.

د) در هر صورت، یا شهادت شاهد فرع را تأیید می‌کند و یا انکار، و یا می‌گوید نمی‌دانم.

مقتضای حجت بودن قول عادل واحد و بی‌تنبه‌ای که از ادله استفاده می‌شود، لزوم پذیرفته شدن شهادت شاهد فرع و ترتیب اثر دادن به آن است مطلقاً، مگر در مواردی که دلیل بر تخصیص و تقیید وجود داشته باشد؛ چنانکه ممکن است وجود مختص در مورد شهادت فرع فرع، و شهادت فرع در صورتی که شاهد زن باشد و در حدود و غیر آن، ادعا شود.

بنابراین در مسئله مورد بحث، باید گفت: مقتضای ادله یاد شده، لزوم پذیرفته شدن شهادت شاهد فرع در تمام صورت‌های یاد شده است، مگر در مواردی که روایت یا اجماع بر خلاف آن باشد. در پذیرفته نشدن شهادت شاهد اصل پس از حکم حاکم، ظاهراً اختلافی وجود ندارد، خواه شهادت وی انکار شهادت شاهد فرع باشد و یا بگوید نمی‌دانم. اما اگر شهادت فرع قبل از حکم حاکم باشد و شاهد اصل بگوید نمی‌دانم، در این صورت هم اشکالی در پذیرش شهادت فرع نیست، چرا که ظاهراً تعارضی میان سخن آن دو وجود ندارد؛ چون شاهد اصل منکر سخن شاهد فرع نشده است؛ بنابراین شهادتی نداده است تا معارض با شهادت شاهد فرع باشد. ممکن است گفته شود که اگر مراد او از «نمی‌دانم» عدم علم به شهادت و عدم علم به واقعه باشد، در این صورت بین قول شاهد اصل و شاهد فرع تعارض خواهد بود؛ چون شاهد اصل، مدعی عدم علم به واقعه است و شاهد فرع، مدعی علم و شهادت دادن او. بنابراین «نمی‌دانم» او گرچه شهادت نیست و تکذیب شهادت شاهد فرع نیز نیست، با این وصف معارض با شهادت شاهد فرع است.

بر این اساس، برای به دست آوردن حکم شهادت شاهد فرع در صورت انکار یا اظهار بی‌اطلاعی شاهد اصل قبل از حکم حاکم، مخصوصاً با احتمالی که اخیراً

ذکر شد، لازم است به روایات رجوع شود. آنچه از روایات استفاده می شود، مقدم بودن شهادت اعدل آن دو نفر و تساقط سخن آن دو در صورت تساوی در عدالت است. اینک روایات:

روایت اول: در فقیه آمده است:

محمد بن علی بن الحسین یاسناده عن عبدالله بن سنان، عن عبدالرحمن بن ابي عبدالله عن ابي عبدالله (ع)، في رجل شهد على شهادة رجل، فجاء الرجل فقال: إني لم أشهده، قال: تجوز شهادة اعدلها وإن كانت عدالتها واحدة لم تجز شهادته؛^{۵۱}

امام صادق(ع) در مورد مردی که شهادت بر شهادت مردی داد و آن مرد رسید و گفت: من شهادت نداده ام، فرمود: شهادت آن که عادل تر است پذیرفته می شود و اگر هر دو در عدالت مساوی باشند، شهادت او پذیرفته نیست.

در تهذیب آمده است:

محمد بن الحسن یاسناده عن الحسين بن سعيد، عن القاسم، عن أبان عن عبدالرحمن، قال: سألت أبا عبدالله (ع) عن رجل شهد شهادة على شهادة آخر، فقال: لم أشهد. فقال: تجوز شهادة اعدلها؛^{۵۲}

عبدالرحمن می گوید: از امام صادق(ع) در مورد مردی سؤال کردم که شهادت بر شهادت دیگری می دهد و دیگری می گوید که من شاهد نبوده ام، فرمود: شهادت آن که عادل تر است پذیرفته می شود.

در کافی آمده است:

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان بن عثمان، عن عبدالرحمن بن ابي عبدالله، عن ابي عبدالله (ع) في رجل شهد على

۵۱. من لايحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۱؛ وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۴۰۵.

۵۲. تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۲۵۶؛ وسائل الشيعه، ج ۲۷، ص ۴۰۵.

شهادة رجل، فجاء الرجل فقال: لم أشهده، فقال: تجوز شهادة
اعدهما؛ ۵۳

امام صادق (ع) در مورد مردی که شهادت بر شهادت دیگری داد و آن
شخص رسید و گفت: شهادت نداده ام، فرمود: شهادت آن که عادل تر
است پذیرفته می شود.

علامه مجلسی می گوید: عبارت: «لم أشهده» در این احادیث، ممکن است
به صیغه باب افعال خوانده شود و شاید اظهر همین باشد؛ چنان که علما نیز چنین
فهمیده اند. ۵۴

این سه روایت همان گونه که معلوم است، یک روایت است.
روایت دوم:

علي بن ابراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابن سنان، عن ابي
عبدالله (ع) في رجل شهد على شهادة رجل فجاء الرجل، فقال: لم أشهده،
فقال: تجوز شهادة اعد لهما ولو كان اعد لهما واحدا لم تجز شهادته عدالة
فيهما؛ ۵۵

امام صادق (ع) در مورد مردی که شهادت بر شهادت مردی می دهد و آن مرد
رسید و گفت: من شهادت نداده ام، فرمود: شهادت آن که عادل تر است
قبول است و اگر عدالت آن دو یک سان باشد، شهادت وی پذیرفته نیست،
به جهت اجرای عدالت میان آن دو.

شیخ طوسی در تهذیب این روایت را با همین متن و سند آورده، لکن جمله

۵۳. الکافی، ج ۷، ص ۳۹۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰۵.

۵۴. ملاذ الاخیار، ج ۱۰، ص ۱۱۵. در این صورت ترجمه جمله «لم أشهده» چنین می شود:
«من او را شاهد نگرفته ام».

۵۵. الکافی، ج ۷، ص ۳۹۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰۵.

اخیر آن: «عدالة فيهما» در تهذیب نیامده. ۵۶

دو اشکال در دلالت این روایات به نظر می‌رسد:

اشکال اول: ظاهر این دو روایت، پذیرفته شدن شهادت عادل واحد است و

این خلاف اجماع است. صاحب ریاض می‌گوید:

ظاهر این دو روایت متروک است، به جهت مشتمل بودن آن بر قبول شهادت

یک مرد (شاهد فرع) بر شهادت یک مرد (شاهد اصل)، و این مخالف

اجماع فتاوا و نصوص است. ۵۷

محقق قمی در جامع الشتات در پاسخ این اشکال گفته:

این اشکال و توهم، ضعیف است؛ چون این دو حدیث منافاتی با شرط

بودن تعدد در قبول شهادت ندارد. ۵۸

صاحب جواهر نیز می‌گوید:

مناقشه در این دو روایت به این که ظاهر این دو روایت اکتفا به یک شاهد

است در شاهد فرع، بی اساس است؛ زیرا قطعاً مراد از واژه «رجل»،

جنس است. علاوه بر آنکه آنچه در این دو روایت مورد نظر است، مطلب

دیگری است [در مقام بیان اکتفا به یک شاهد نیست، بلکه صرفاً در مقام بیان

تعارض شاهد فرع با شاهد اصل است] و شاهد واحد در این دو روایت،

منافاتی با غیر آن [شاهد دیگر] ندارد. ۵۹

شهید اول نیز در غایة المراد می‌گوید:

ذکر یک شاهد در روایت، منافاتی با غیر آن (وجود شاهد دیگر) ندارد. ۶۰

۵۶. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۵۶؛ وسائل الشیمة، ج ۲۷، ص ۴۰۵.

۵۷. ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۴۱۶.

۵۸. جامع الشتات، ص ۸ از باب قضاء، چاپ سنگی.

۵۹. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۰۴.

۶۰. غایة المراد، ج ۴، ص ۱۶۶.

ظاهر کلام صاحب شرایع نیز عدم اعتنا به این اشکال است. ۶۱

مؤید این جواب، روایتی است که در فقیه آمده است:

قال الصادق (ع): إذا شهد رجل على شهادة رجل فلإن شهادته تقبل وهي

نصف شهادة...؛ ۶۲

امام صادق (ع) فرمود: هرگاه مردی بر شهادت مردی دیگر شهادت دهد،

شهادتش قبول می شود و این شهادت، نصف شهادت است.

اشکال دوم: ظاهر این دو روایت، قبول شهادت شاهد فرع با حضور شاهد

اصل است؛ در حالی که بنا به نظر مشهور و یا اجماع، شرط پذیرش شهادت شاهد

فرع، نبودن شاهد اصل است.

صاحب شرایع می گوید:

این روایات مورد اشکال است؛ چون شرط پذیرش شهادت شاهد فرع،

نبودن شاهد اصل است. ۶۳

صاحب جواهر می گوید:

شهادت شاهد فرع، بنا به آنچه مشهور میان فقها است، قبول نمی شود،

مگر هنگام متعذر بودن حضور شاهد اصل، بلکه در کتاب خلاف ادعای

اجماع بر آن شده است، برخی گفته اند که در این مسئله حتی در کتاب

خلاف شیخ هم وجود اختلافی نقل نشده هر چند در این کتاب از برخی

اصحاب - که ظاهراً پدر صدوق است - نقل خلاف کرده است؛ چنان که

گروهی از فقها نیز این نظر را از پدر صدوق نقل کرده اند. با این همه، علامه

در مختلف، پس از آنکه نسبت این مطلب را به پدر صدوق از ابن ادریس نقل

۶۱. شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۴۳.

۶۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰۴.

۶۳. شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۴۳.

می‌کند، آن را انکار می‌کند و می‌گوید: احتمال می‌رود که مراد از برخی اصحاب در کلام شیخ، اسکافی باشد؛ چنانکه شهید در دروس، نسبت این مطلب را به اسکافی حکایت کرده است... و در هر صورت شکی نیست که این قول نادر است و مخالف با اجماع ظاهر و حکایت شده است.^{۶۴}

شهید اول در غایة المراد می‌گوید:

در این مسئله دو قول است: یکی، شرط بودن عدم حضور شاهد اصل، که قول مشهور است... و دیگری شرط نبودن آن، که از کلام شیخ در خلاف استفاده می‌شود و او آن را از برخی اصحاب نقل کرده و ظاهر نظریه علی بن بابویه نیز همین است.^{۶۵}

مستند قول مشهور، روایت محمد بن مسلم است که شیخ آن را در تهذیب و استبصار نقل کرده است:

محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن غلی بن محبوب، عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب، عن ذبیان بن حکیم، عن موسی بن اکیل، عن محمد بن مسلم، عن ابي جعفر (ع) في الشهادة علی شهادة الرجل و هو بالحضرة فی البلد قال: نعم و لو كان خلف سارية يجوز ذلك إذا كان لا يمكنه ان یقیمها هو لعلته تمنه عن ان یحضره و یقیمها فلا بأس بإقامة الشهادة علی شهادته؛^{۶۶}

امام باقر (ع) در مورد شهادت بر شهادت مردی که خودش در شهر حاضر است، فرمود: بله، جایز است؛ هر چند خود او در پشت ستون باشد و به

۶۴. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۹۹.

۶۵. غایة المراد، ج ۴، ص ۱۶۴.

۶۶. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۵۶؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷،

هر علتی نتواند حاضر شود و اقامه شهادت کند، بنابراین اقامه شهادت بر شهادت او اشکالی ندارد.

ذبیان که در سند این روایت آمده، مجهول است. صدوق این روایت را با این سند نقل می کند:

عن علی بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن جده أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه محمد بن خالد، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم. ۶۷

علی و احمد در این سند نیز مجهول اند.

آقای خوبی در مبانی تکملة المنهاج می گوید:

روایت از نظر سند ضعیف است؛ بنابراین قبول شهادت شاهد فرع به طور مطلق [یا حضور و بی حضور شاهد اصل] قوی است. ۶۸

میرزای قمی در جامع الشتات می گوید:

بعید نیست که سند روایت محمد بن مسلم، صحیح باشد. ۶۹

صاحب جواهر می گوید:

روایت محمد بن مسلم به اجماع محکی که شهرت عظیم و یا اجماع محصل نیز پشتوانه آن است، جبران می شود. ۷۰

حاصل این اشکال، تعارض اطلاق روایت محمد بن مسلم - به فرض حجیت آن - با اطلاق دو صحیحه یاد شده است.

به این اشکال پاسخ های مختلفی داده شده است:

۶۷. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰۳.

۶۸. مبانی تکملة المنهاج، ص ۱۷۷.

۶۹. جامع الشتات، ص ۸ از باب قضاء، چاپ سنگی.

۷۰. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۰۰.

۱. روایت محمد بن مسلم بر جواز شهادت بر شهادت در صورت عدم امکان حضور شاهد اصل دلالت می‌کند و نسبت به مسئله مورد بحث ما که در فرض حضور شاهد اصل بعد از شهادت شاهد فرع است، ساکت است و اطلاقی ندارد، پس می‌توانیم به آن دو روایت عمل کنیم.

۲. دو روایت صحیحه، بر روایت محمد بن مسلم رجحان دارند و بر آن مقدم‌اند، بنابراین به آن دو عمل می‌شود.

۳. دو روایت صحیحه را می‌توان بر صورت حضور شاهد اصل پس از حکم، و روایت محمد بن مسلم را بر صورت حضور وی قبل از حکم، حمل کرد، لکن شاهی برای این جمع وجود ندارد.

۴. در شرایع آمده که دو روایت صحیحه بر صورتی که شاهد اصلی اظهار بی‌اطلاعی کند و روایت محمد بن مسلم بر صورتی که شاهد اصلی، شاهد فرعی را تکذیب کند، حمل می‌شود. اما این حمل نیز شاهی ندارد. علاوه بر این، اظهار بی‌اطلاعی شاهد اصلی در صورتی که مقصود از آن احتمال اول باشد که پیشتر ذکر کردیم، معارض با شهادت شاهد فرعی نیست.

۵. همه روایات، مخصوص به حالت قبل از حکم است و در مورد حالت بعد از حکم ساکت است. مفاد دو روایت صحیحه این است که انکار شاهد اصل، پس از شهادت شاهد فرع، شهادتی است معارض با آن شهادت، و ترجیح با شهادت عادل است و در صورت تساوی دو شهادت هر دو ساقط می‌شود. مفاد روایت محمد بن مسلم جایز نبودن شهادت شاهد فرع است در صورت حضور شاهد اصل؛ بنابراین تعارضی میان آنها نیست.

۶. دو روایت صحیحه، نسبت به روایت محمد بن مسلم اخصّ مطلق‌اند، بنابراین بر این روایت مقدم می‌شوند و فرقی نیست که حضور شاهد اصلی قبل از حکم باشد یا بعد از آن، مگر آنکه در مورد بعد از حکم، اجماع باشد.

۷. در صورتی به دو صحیحه عمل می شود که شاهد اصلی، بعد از حکم، شهادت شاهد فرعی را انکار کند، اما قبل از حکم، شهادت شاهد فرعی پذیرفته نمی شود. این جمع نیز شاهی ندارد.

اشکالی در عمل به دو روایت صحیحه در صورت حضور شاهد اصل، بعد از شهادت شاهد فرعی و قبل از حکم نیست، اما این دو صحیحه در دو صورت حضور شاهد اصلی، قبل از شهادت شاهد فرعی و یا پس از حکم، ظهوری ندارد. بنابراین مطابق اصل عمل می شود که همان عدم پذیرش شهادت شاهد فرعی و نقض نکردن حکم است، مگر اینکه گفته شود با وجود دلیل بر حجیت قول عادل و یئنه، به اصل عمل نمی شود.

اما مفاد روایت محمد بن مسلم، مسموع نبودن شهادت شاهد فرعی با حضور شاهد اصلی است، نه عدم پذیرش شهادت شاهد فرعی با حضور شاهد اصلی بعد از شهادت او، یا بعد از شهادت او و حکم بر طبق آن؛ بنابراین تعارضی میان آن و دو روایت مذکور وجود ندارد.

دو نکته

نکته اول: مسئله انکار شاهد اصلی پس از شهادت شاهد فرعی، چند صورت دارد:

الف) انکار او بعد از شهادت دو شاهد باشد.

ب) انکار او بعد از شهادت یک شاهد، و تحقق شهادت شاهد دوم پس از انکار شاهد اصل باشد.

ج) انکار او قبل از شهادت دو شاهد باشد، و تحقق شهادت آن دو بعد از انکار باشد.

ممکن است گفته شود دو روایت عبدالرحمن و ابن سنان - که شاهد اصلی،

شهادت شاهد فرعی را انکار کرده و امام فرموده بود: شهادت فرد عادل تر قبول می شود و در صورت تساوی، شهادت شاهد فرعی پذیرفته نیست^{۷۱} - تنها شامل صورت اول می شود؛ چون مفروض در این دو روایت، تحقق شهادت شاهد فرعی و سپس انکار شاهد اصل است و اطلاقی برای آن نیست تا شامل غیر این صورت نیز بشود.

لکن در پاسخ می توان گفت که امام حکم تعارض را در صورت ترجیح یکی از دو شاهد و یا تساوی آن دو بیان داشته است و فرقی در این حکم یعنی ترجیح در یک فرض و تساوی در فرض دیگر، میان صورت های سه گانه نیست؛ چون در تمام صورت ها، قول شاهد اصلی که عادل است، معارض با قول شاهد فرع که عادل واحد است و یا معارض با بیته (دو شاهد) عادل است، و مقدم بودن انکار بر بیته و مؤخر بودن از آن و یا در وسط بودن آن تأثیری در تعارض و حکم آن ندارد. بله، اگر بگوییم حکم در این دو روایت بر خلاف قاعده است، صورت آخر مشمول حکم آن نیست.

نکته دوم: اینکه در تحریر الوسیله احتمال داده شده که بیته فرع در صورت انکار شاهد اصل قبل از حکم پذیرفته نمی شود، وجه آن معلوم نیست، چرا که دو روایت صحیح، در تقدیم عدل و تساقط در فرض تساوی ظهور دارد.^{۷۲}

مسئله سوم: آیا شهادت زنان بر شهادت در مواردی که شهادت آنان به تنهایی و یا به ضمیمه شهادت مردان پذیرفته است، پذیرفته می شود؟

شیخ طوسی در خلاف قائل به عدم قبول شهادت آنان بر شهادت مگر در دیون و املاک و عقود است.^{۷۳}

۷۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰۵.

۷۲. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۰۰.

۷۳. الخلاف، ج ۲، ص ۶۳۰.

ابن جنید می گوید:

هرگاه دو شاهد بر شهادت مردی شهادت دهند، قائم مقام او در شهادت خواهند بود و همچنین است در شهادت آن دو بر شهادت زن، و نیز هرگاه یک مرد و دو زن بر شهادت دو مرد یا چهار زن شهادت دهند، قائم مقام آنها خواهند بود و غیر آنچه ذکر شد، کفایت نمی کند.^{۷۴}

علامه در مختلف می گوید: «قول صحیح همان است که شیخ در خلاف فرموده»^{۷۵}، اما در کتاب ارشاد در آن تردید کرده است.

ابن ادریس می گوید:

زنان در شهادت بر شهادت جایگاهی ندارند، خواه حق جزء مواردی باشد که زنان در آن شهادت می دهند و خواه جزء آن موارد نباشد.^{۷۶}

محقق نیز در شرایع می گوید: در آن تردید است، ولی منع (پذیرش شهادت آنان) شبهه است و در کتاب مختصر النافع در حکم آن تردید کرده است.

بنابراین در مسئله مورد بحث، اجماع وجود ندارد و سخن شیخ در خلاف نیز که پس از نقل دیدگاه مذاهب اهل سنت، گفته است: شهادت زنان بر شهادت قبول نمی شود، مگر در دیون، ملک ها و عقود و اما در حدود، حکم به عدم جواز شهادت آنان بر شهادت کرده و دلیل خود را اجماع فرقه امامیه و اخبار آنان دانسته،^{۷۷} منافاتی با نبودن اجماع در این مسئله ندارد؛ چون کسی که قائل به پذیرش شهادت آنان بر شهادت است، نمی گوید شهادت آنان بر شهادت در همه موارد پذیرفته است، ادعای اجماع شیخ هم شامل همه موارد نیست.

۷۴. الفتاوی لابن الجنید، ص ۳۱۵.

۷۵. مختلف الشیعه، ج ۸، ص ۵۲۹.

۷۶. السرائر، ج ۲، ص ۱۲۹.

۷۷. الخلاف، ج ۲، ص ۶۳۰.

بر عدم پذیرش شهادت زنان بر شهادت، به روایاتی استدلال شده که در آنها لفظ «رجل» آمده است؛ مانند روایات ذیل:

- طلحة بن زيد، عن الصادق (ع)، عن ابيه، عن علي (ع) أنه كان لا يجيز شهادة رجل على رجل إلا شهادة رجلين على رجل؛^{۷۸}

امام صادق (ع) از پدرش از علی (ع) روایت می کند که آن حضرت شهادت یک مرد بر یک مرد را جایز نمی دانست، مگر شهادت دو مرد را بر یک مرد.

- غیاث بن ابراهیم، عن الصادق (ع)، عن ابيه (ع): أن عليا كان لا يجيز شهادة رجل على شهادة رجل إلا رجلين على شهادة رجل؛^{۷۹}

در پاسخ به این استدلال گفته شده: دلیل بر قبول شهادت بر شهادت، عموم و اطلاق ادله قبول شهادت است، نه این دو روایت، و در عمومات و اطلاقات قید مرد بودن شاهد نیامده است.

همچنین بر عدم پذیرش شهادت زنان بر شهادت، به روایت سکونی نیز استدلال شده که در آن آمده است:

شهادة النساء لا تجوز في طلاق و لانكاح و لافي حدود إلا الديون و ما لا يستطيع إليه النظر للرجال؛^{۸۰}

شهادت زنان در طلاق، ازدواج و در حدود جایز نیست و تنها در دیون و مواردی که مردان نمی توانند به آن نگاه کنند، جایز است.

صاحب مستند می گوید: معنای عبارت «إلا الديون»، پذیرش شهادت آنان در دیون است و شهادت فرعی در حقیقت شهادت بر دین نیست، بلکه شهادت بر

۷۸. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۰۳.

۷۹. همان.

۸۰. همان، ص ۳۶۲.

شهادت در دین است . ممکن است گفته شود: مراد از استثنای دیون این نیست که خصوص مشهودّ به دین باشد، بلکه مقصود این است که درخواست شهادت در باره دین باشد، و إلاّ حدود نیز با شهادت فرعی پذیرفته می شد؛ چون مشهودّ به در اینجا نیز شهادت است و نه حد. در پاسخ می گوئیم: خروج از حقیقت در مورد حد به قرینه است؛ چون ممکن نیست مراد شهادت فرع بر خود حد باشد و این موجب نمی شود در مواردی که قرینه نیست، از حقیقت خارج شویم.

علاوه بر این، در روایت طلحه و غیاث آمده: «لا تقبل شهادة علی شهادة فی حدّ؛ شهادت بر شهادت در حد پذیرفته نیست»، و «فی حدّ» متعلق به شهادت دوم است.^{۸۱}

پاسخ استدلال دوم آن است که ادله قبول شهادت زنان در مواردی که شهادت آنان پذیرفته است همچون روایت سکونی، ظهور در موردی ندارد که شاهد اصل باشند، بلکه اعم از شهادت اصل و شهادت بر شهادت است؛ چون شهادت بر شهادت هم عرفاً شهادت است و خطاب های شرعی بر همان مفاهیم عرفی تنزیل می شوند.

در جامع المدارك آمده است:

چنانچه سند روایت سکونی را بپذیریم، در این روایت مناقشه شده که عمومیتی ندارد، بلکه حد اکثر اطلاق دارد. در پاسخ به این مناقشه می توان گفت که بی هیچ اشکالی، مطلق نیز مانند عام، حجت است و وجه این مناقشه روشن نیست.^{۸۲}

آن گاه صاحب مدارك می افزاید:

۸۱. مستند الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۹۴، با اندک تصرفی در عبارت. م.
۸۲. جامع المدارك، ج ۶، ص ۱۵۳.

بعید نیست که حجیت به نحو اطلاق از روایت مسعدة بن صدقه استفاده

شود. ۸۳

برخی نیز گفته اند: «این که گفته شده اصل، عدم پذیرش شهادت زنان بر شهادت است. با وجود عمومات و اطلاقات قبول شهادت وجهی برای آن نیست، مگر آنکه ادعا شود شهادت ظهور در شهادت اصل دارد و قبول شهادت فرع در برخی موارد با دلیل خاص ثابت شده است و دلیل در مورد زنان وجود ندارد و سند روایت سکونی نیز مورد اشکال است». ادعایی که نقل شده، پذیرفته نیست و به روایات سکونی چنان که در جای خود ثابت شده، عمل می شود.

خلاصه بحث

با توجه به مطالب یاد شده، می توان نتیجه گرفت که قول به جواز پذیرش شهادت زنان بر شهادت، اقوی است؛ چون شهادت بر شهادت، مصداق شهادت است، پس به جز در مواردی که نص در عدم قبول آن وارد شده باشد، پذیرفته می شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی